

سلسله جلسات

تصویرسازی از رخداد های صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

بهار ۱۴۰۳

## فهرست

۳.....سلسله جلسات تصویرسازی از رخداد‌های صدر اسلام، فصل سوم

۳.....بررسی اشعار فرزندان جناب عبدالمطلب، جلسه چهارم، ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۳

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

بررسی اشعار فرزندان جناب عبدالمطلب، جلسه چهارم، ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۳

دقیقه ۰ تا ۱۰

ما در دو جلسه گذشته روی دو نقطه متمرکز شدیم یکی روی بحث ذریه و فرزندان حضرت ابوطالب علیه السلام و مباحث و نکات خیلی خوب و مهمی استاد بیان کردند و کار بعدی یک مدل معرفی، از نوع ادبیات و شعر که جناب ابوطالب علیه السلام حرف‌های خیلی مهمی در این باب مطرح شد از این جمله اینکه خلاصه و عصاره وجودی ایشان بحث معرفت به ولایت پیامبر صلوات الله علیه و آله وسلم است، هم‌چنان که جناب قمر بنی هاشم علیه السلام نسبت به امام حسین علیه السلام داشتند. ایشان این ویژگی را نسبت به حضرت رسول صلوات الله علیه و آله وسلم داشتند و یک نوع معنویتی در قالب شعر در ایشان وجود داشته است. یک مدل اشعار حکمی و اخلاقی از ایشان باقی مانده است. میزان بسیار زیادی از اشعار را تا حدود چهار هزار تا را گفتند. حالا شاید پانصد بیت برای ما باقی مانده باشد و به نوعی معلوم شد مفهوم رجز در خاندان اهل بیت علیهم السلام و امدار ایشان و طبع شعر ایشان بوده است. چون ایشان هم عارف کاملی بودند و هم بی‌نهایت شجاع. در حقیقت مهم‌ترین جلوه ایشان فرزندان بزرگ و مبارکی بودند که وجودشان، کربلا را برای امام حسین علیه السلام پر کرد و از این جهت خیلی فوق العاده بود و تمایزهایی هم داشتند فرزندان جعفر، فرزندان عقیل و فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و در مورد طالب که برادر بزرگ‌تر آنها بود صحبت‌هایی شد و آنچه در همه این فرزندان خیلی برجسته و ویژه بود شجاعت و مناعت طبعشان خیلی آشکار بود و خود این تمایز فرزندان آل ابوطالب با فرزندان حضرت رسول صلوات الله علیه و آله وسلم و خود حضرت رسول صلوات الله علیه و آله وسلم و حضرت زهرا سلام الله علیها خیلی جالب بود و از این تمایز به یک مدل معرفت و صفت و خلقیات و اشتراکات و تمایزهای ظریفی در اینها رسیدیم که باز فرصت مطالعه در این زمینه هست.

اما یک نکته خیلی مهم از نکات جلسه قبل که قابل تأمل و دقت و از آن نکته‌های دنباله است به اصطلاح اگر از بین پره‌های یک پرنده یکی از آن شهیر باشد بعضی گزاره‌ها حکم این ویژگی را دارند این گزاره به نظر من خیلی شهیر است که فرمودند: جناب حضرت ابوطالب علیه السلام به شدت جامع اضداد هستند و ضدهایی به طور جالب در تنوع شخصیت وجودی ایشان در کنار هم قرار دادند و اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام و شخصیت وجودیشان به خاطر اضداد و جمع کردن اضداد، مثل اینکه هم شجاع هم عارف هستند و اینها را کنار هم دارند از جناب ابوطالب علیه السلام و فاطمه بنت اسد است. امیرالمؤمنین علیه السلام و آل او علیهم السلام از این برخوردار هستند و کارکرد این ماجرا کجا است؟ در تفکر و ذهنیت سیاسی و نگاه

حکمرانی که در وجود یک امام سیاستمدار که وصل به معنویت باشد یک چنین چیزی مهم است. به همین دلیل استاد این موضوع را متمرکز کردند روی سوره مبارکه ص و ال ابوطالب ال سوره ص هستند. ذوالاید و ذوالابصار تمام فرزندان ذریه عزیز و شریف این ویژگی را دارند که شاخص همه ایشان مولا علی<sup>علیه السلام</sup> است که محور فصل سوم مباحث ما است.

یک واقعه‌ای را بنده نقل کردم و قرار شد وجه شعری ابوطالب<sup>علیه السلام</sup> را مشخص کنیم. حضرت عبدالمطلب که در بستر بیماری بودند و داشتند از دنیا می‌رفتند شش دختر و ده پسر داشتند که از این دخترهایی که نزد پدر حاضر بودند و جناب ابوطالب<sup>علیه السلام</sup> هم آنجا بودند که آنجا عبدالمطلب پیامبر خدا را به او واسپاری کردند، یک درخواست عجیبی جناب عبدالمطلب کردند به دختران گفتند: مگر شما نمی‌خواهید بعد از مرگ من مرثیه بگویید و مرثیه سرای کنید؟ من الان که هستم این کار را بکنید.

الحمدلله در طول تاریخ این اشعار را داریم. اما یک اتفاقی بین اینها افتاد در این ماجرا یک مرثیه سرایی داریم از شش دختر حضرت عبدالمطلب که هر کدام تأثیرگذار بودند. به فراخور از هر کدام صحبت می‌کنم و نهایتاً شعری هم جناب ابوطالب<sup>علیه السلام</sup> فرموده‌اند دخترها شعر گفتند به اضافه ابوطالب<sup>علیه السلام</sup>. حداقل هفت قطعه شعر داریم. وقتی اشعار در منابع شیعه و سنی را بررسی می‌کردم یک نکته‌ای را متوجه شدم و به نظرم حائز اهمیت و به یک جمع‌بندی از آن رسیدم و آن این بود اگر به کتاب بحار مراجعه فرمایید در فضل جناب ابن شاذان قمی که اشعار دختران را آورده است و البته شعر ابوطالب<sup>علیه السلام</sup> در دیوان ایشان آمده است که خدمت شما ارائه خواهد شد. ملاحظه کردم که این شعرها متفاوت است با آنچه ابن هشام، که البته ابن شاذان که شیعی است، مربوط به قرن ششم است و ابن هشام قرن دوم و سوم است و متقدم تر هم هست.

#### دقیقه ۱۰ تا ۲۰

ضمن اینکه به جهت تاریخی کتاب سیره ابن هشام برجستگی مهمی دارد. من خواستم از دو روایت استفاده کنم. من اینها را خدمت دوستان و استاد ارائه می‌دهم. نکات ویژه ایشان را هم خواهیم شنید.

شعر اول که جناب عبدالمطلب خودشان خوانده خطاب ایشان به جناب ابوطالب<sup>علیه السلام</sup> است و در حفظ حضرت رسول<sup>صلوات الله علیه و آله وسلم</sup> است. به هر حال این شعرها را داریم و برای هر بانویی دو شعر داریم. نقل ابن هشام و ابن شاذان را داریم، یک شعر هم از دیوان جناب ابوطالب<sup>علیه السلام</sup> داریم. گمانه‌هایی هم من به نظرم آمد که شعر دوم شعری است که احتمالاً بالای سر پدر گفته است، چون قالب آنها یک مطلع مشترک دارد، یک جورایی مشاعره کرده‌اند و شاید آنچه که ابن هشام نقل کرده است بعد از رحلت عبدالمطلب و دختران هم بعد آن زمان گفته باشند. به هر حال شعر آنها منحصر به قبلاز رحلت پدر که نبوده است. بعد یک دفعه دیدم در خود شعرها یک آمیختگی وجود دارد. به هر حال این برای خودش یک کاری است و نقطه نظرات استاد را هم که بشنویم خیلی فوق العاده است.

روی محتوای خود شعرها هم یک جمع‌بندی دارم که در جای خود عرض می‌کنم. آقای اخوت در این قسمت و مقدماتی که عرض کردم و یا خود شعر اگر فرمایشی دارید، بفرمایید. یادم هست راجع به اشعار منتسب به حضرت خدیجه سلام الله علیها نکات جالبی گفته شده بود که شعر خلاصه زندگی که هجر و وصل در آن است و هجر و وصل عصاره همه زندگی بشریت است و نزد این خاندان یک چیزهایی فرموده بودید، اینجا هم اگر مطالبی به نظرتان می‌رسد بیان بفرمایید.

داشتم فکر می‌کردم اگر یک نفر یک تعدادی فرزند داشته باشد و قرار باشد از دنیا برود چند حالت برای او ممکن است ایجاد شود. شما می‌توانید با خیالات من شما هم خیالات کنید. ببینید چه حالت‌هایی ممکن است اتفاق بیفتد. کسی از مرگ کسی خوشحال نمی‌شود، مرگ یک ترسی دارد، هر چند طرف عزیز هم نباشد، به هر حال مرگ ترس دارد. بعضی افراد از ترس مرگ حاضر هستند محتضر را رها کنند و دنبال کار خود بروند و بهانه بیاورند و در صحنه نباشند. بعضی‌ها به دلیل این موضوع خیلی بی‌قراری می‌کنند و اضطراب شدیدی می‌گیرند. حالت‌های مختلفی را در ذهن خود بیاورید، به ویژه آنهایی که محتضر دیده‌اند بیشتر می‌توانند این موضوع را درک بکنند. به ویژه آنهایی که محتضری را دیده‌اند که تعداد فرزندان زیادی دارد. وقتی که می‌گوییم تعداد فرزندان این مقدار است، نوه و نتیجه هم هست، اطراف او شلوغ است. تصویری که از این صحنه در ذهنم آمد این است که این خانواده خیلی به هم علقه عجیبی داشتند و جناب عبدالمطلب به دلیل اینکه محبت اینها را سیراب کند و اینها قالب تهی نکنند و این فشار و هجمه اینها را از پای در نیارود یک چنین اقدامی کردند. یعنی خود اینکه حضرت عبدالمطلب که چنین عملی را انجام دادند هم نشان دهنده سیاست و تدبیر او در فرزندداری است با وجود اینکه او الان در کهولت سن است و این فرزندان هر کدام سنی دارند و هم به دلیل وابستگی این افراد به پدر است و هم به دلیل اینکه اینها تسلط شدیدی روی خود دارند. یعنی دچار اضطراب نمی‌شوند، عقل از سرشان نمی‌رود و با شنیدن مرگ دچار ترس نمی‌شوند و مرگ را به عنوان آخر خط دنیا نمی‌شناسند، مضطرب نمی‌شوند. غمگین می‌شوند، ولی مضطرب نمی‌شوند. فرهیختگی آنها به هم نمی‌خورد. طبع شعر آنها زائل نمی‌شود. این کنترل خیلی شدیدی می‌خواهد که در یک حادثه‌ای بتوانید این قدر خوب مدیریت کنید. کسی نمی‌گوید که الان وقت شعر گفتن نیست و روی حرف پدر کسی حرف نمی‌زند. کسی به دیگری پرخاش نمی‌کند. چون معمولاً در این موقعیت‌ها که به هم ریخته است این به هم ریختگی به شکل‌های مختلف خودش را نشان می‌دهد. این انتظام و انسجام آنها از بین نمی‌رود. این نکاتی است که به نظر من شبیه سان دیدن است.

حضرت عبدالمطلب می‌خواهد ببیند که آن ثمرات شیرینی که از این درخت توحیدی به بار نشسته است چقدر شیرین است، چقدر اینها درست بار آمده‌اند و این برای فرزندان ایشان یک امتحان و آزمونی است که وقتی به آنها می‌گوید که یک شعر بگویید. آنها نمی‌گویند که الان وقت شعر گفتن نیست و شعر می‌گویند. همان چیزی که خواسته شده است را می‌گویند. ناراحتی خود را به شکلی ابراز می‌کنند که عقلانیت آن را تحت الشعاع قرار نمی‌دهد، بلکه نشانه عقلانیت است. هم بشر بودن خود و هم اتصال به وحی بودن خود را اثبات می‌کنند.



این چیزی است که به ذهن من رسید خیلی به این صحنه می‌شود پرداخت. یعنی خود اینکه کسی در سن کهولت فرزندانش را صدا کرد و گفت که برای من در همین موقع مرثیه بسرایید و آنها نیز گوش کردند و همین کار انجام دادند و کار دیگری انجام ندادند، به نظر من خود این قابل بحث است. چون اولاً کسی در زمان مرگ خود به ذهنش نمی‌رسد این کار را بکند و خودش هم جرأت نمی‌کند به بچه‌هایش بگوید که اگر هم در آن موقع بخواهد رودریاستی می‌کند.

دقیقه ۲۰ تا ۳۰

در ثانی بچه‌های خود را طوری تربیت کرده است که گوش به فرمان او هستند. یک اطاعت خیلی قشنگی از خودشان ابراز می‌کنند. به نظر من روی این می‌شود فکر کرد و به این صحنه خیلی خوب می‌توان پرداخت. این صحنه شبیه شب بیعت می‌ماند. شبیه یک هم عهدی مجدد می‌ماند. معلوم است که این تکرار داشته است و معلوم است که اینها سر این قصه این اولین جلسه آنها بوده است و نابهنگام هم نبوده است. عهدهای پنهانی و آشکاری داشتند که این صحنه آن عهدهای پنهان را آشکار می‌کند. شعر را که بخوانید مشخص تر می‌شود.

این به نقل از ابن هشام است، چون ابن اسحاق هم استاد او بوده است و به نوعی تاریخ ابن اسحاق را برایش اضافه و حذف داشته است.

قال ابن إسحاق: حدثني محمد بن سعيد بن المسيب: أن عبد المطلب لما حضرته الوفاة و عرف أنه ميت جمع بناته، ...

عبدالمطلب موقعی که فهمید موقع مرگ او هست دخترهای خود را جمع کرد، دخترهای او شش تا بودند.

... و كنّ ستّ نسوة: صفیة، و برة، و عاتكة، و أمّ حكيم البيضاء، و أمیمة، و أروى، فقال لهن: ابكين علیّ حتى أسمع ما تقلن قبل أن أموت...

گریه کنید، می‌خواهم بشنوم آن چیزی که شما می‌خواهید بگویید و قبل از مرگم آن چیزی که بعد از مرگ من اتفاق خواهد افتاد را می‌خواهم بشنوم.

... قال ابن هشام: و لم أر أحدا من أهل العلم بالشعر يعرف هذا الشعر، إلا أنه لما<sup>۱</sup> رواه عن محمد بن سعيد بن المسيب كتبناه...

ابن هشام تأکید می‌کند به اینکه این چیزی که نقل می‌شود من ندیده‌ام کسی از مسیر دیگری غیر از سعید بن مسیب که راوی آن است نقل کرده باشد. بعد به ترتیب رثای دخترها است. اولی صفیه است ظاهراً او از بقیه دخترها شاعرتر بوده است یا حداقل بروز او در شعر گفتن بیشتر بوده است و در مدینه هم که می‌آید این صفیه مادر زبیر است. زبیر معروف که ابتدا همراه امیرالمؤمنین<sup>علیه‌السلام</sup> بوده است و بعد روبروی او ایستاد. ولی به هر حال صفیه است و مقبره او در مدینه است و دوستانی که حج مشرف می‌شوند مقبره ایشان به عنوان عمه رسول خدا<sup>صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</sup> در بقیع مشخص است.

<sup>۱</sup> كذا في أكثر الأصول. و في أ: «إلا أنه رواه... كما كتبناه».

... فقالت صفية بنت عبدالمطلب تبكى أباه...

یک نکته‌ای هم وجود دارد، گویی گریه با شعر یکی است. یعنی نمی‌گوید شعر گفت. می‌گوید گریه کرد.

أرقت لصدوت نائحة بليل      علي رجل بقارعة الصَّعيد

ففاضت عند ذلكم دموعي      علي خدي كمنحدر الفريد

که اُرقت به معنی خوابیدن است. می‌فرماید شبی با صدای نالان خوابیدم بر مردی که بقارعه الصعید، یعنی خیلی ابهت داشت و هم بلند مرتبه بود.

ففاضت عند ذلكم دموعي علي خدي كمنحدر الفريد، بعد اشک‌های من جاری شد یک جوری که یک سیلابی که خیلی عجیب باشد.

علي رجل كريم غير وغل      له الفضل المبين علي العبيد

علي الفياض شبيبة ذي المعالي      أبيك الخير وارث كلِّ جود

صدوق في المواطن غير نكس      ولا شخت المقام ولا سنيد

طويل الباع أروع شيطميَّ      مطاع في عشيرته حميد

علي رجل كريم غير وغل، بر مرد کریمی که پست و حقیر نیست.

له الفضل المبين علي العبيد، او کسی است که فضلش بر همه آشکار بوده است.

علي الفياض شبيبة ذي المعالي، بر فیاض که راجع به فیاض جلسات پیش صحبت شد یعنی آن کسی که همیشه دم دست همه محرومین است.

شبيبة هم که اسم ایشان است. شبيبة ذي المعالي، یعنی شبیه‌ای که دارای علو اخلاق است.

أبيك الخير وارث كلِّ جود، پدر خیر است می‌گوید که ابیک الخیر، به مخاطبش می‌گوید که مثل اینکه پدر تو است. پدر خیر هم هست پدر همگانی است.

صدوق في المواطن غير نكس و لا شخت المقام و لا سنيد، بیت پنجمی که راجع به آن صحبت می‌کنیم ایشان را به عنوان صدوق در

مواطن مختلف و بدون اینکه در این صدق خود افتی داشته باشد و ضمناً فرتونی مقام، یعنی از مقامش افت کرده باشد یا سنید باشد، یک دفعه خاطر م

هست در سوره منافقون راجع به حُشْب مُسْتَدِه شما صحبت می‌کردید. صدوقی که ثبات دارد و در مواطن مختلف هرگز فرتوت نمی‌شود و از مقام

خود سقوط نمی‌کند و هیچ وقت مسنده نیست. یعنی به جایی تکیه نمی‌کند. ظاهراً یک نگاهی هم به ظاهر ایشان بوده است که ایشان صد و بیست

سال داشتند. این عواطفی که می‌گویید برای یک آدم صد و بیست ساله خیلی جالب می‌شود و شاید اطرافیان از مرگ آدم‌های صد و بیست ساله

خیلی ناراحت نشوند، ولی اینکه مرگ این مرد این قدر سنگین بوده است و عواطف را تحریک کرده است ... توضیحات شما را عرض می‌کنم. اما این را می‌خواستیم بگوییم که در همه جای شعر این استواری و سلامتی بدن ایشان با وجود کهولت سن گویی همه دخترها گفته‌اند و یک اشاره‌هایی به آنان کرده‌اند و به گونه‌ای هم به جهت اخلاقی و شخصیتی و هم چهار ستون بدن را می‌گوید.

طویل الباع أروع شیظمی مطاع فی عشیرته حمید، سخاوت خیلی در شعرهای این دخترها متنوع معنی شده است، به تعبیر مختلف بیان مختلفی برایش به کار می‌برند. می‌گوید طویل الباع یعنی اینجا معنی آن دستی که برای مهمانش بتواند از خود گذشتگی داشته باشد.

همان که ما بعداً در سوره انسان داریم: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ

أروع شیظمی، این حالت یک آدم بشاش و با جسم هیكلی و خوش تراش است. مطاع فی عشیرته حمید، عشیره او از او اطاعت می‌کردند و او حمید و مورد ستایش بوده است.

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

رفیع البیت أبلج ذی فضول و غیث الناس فی الزّمن الحرود

رفیع البیت یعنی جایگاه او خیلی بلند بوده است. ابلج یعنی زیبا و دارای فضل‌ها بوده است و فریادرس مردم بوده است در زمانی که مثل یوم ذی مسعبه در سوره مبارکه بلد، فی الزّمن الحرود، شتر شیر کمی دارد و برای ناله شیری ندارد که برایش کافی باشد. در این شرایط کریم بوده است.

کریم الجدلّیس بذی وصوم یروق علی المسودّ و المسود

کریم الجدلّیس بذی وصوم، همان بلندمرتبه‌گی را با اصطلاح دیگری بیان می‌کند.

یروق علی المسودّ و المسودّ، سیادت و آقایی است و خیلی بلند مرتبه است و لکه‌ای از ننگ و عار در او وجود ندارد و خیلی آقا است.

عظیم الحلم من نفر کرام خضارمة ملاوثة أسود

خضارمة جمع خضرم است به معنای جواد است و ملاوثة هم به معنای قوت است. منظور این است که حلم ایشان زیاد بوده است و حوصله ایشان زیاد بوده است و قوی و قدرتمند و سخاوتمند بوده است.

فلو خلد امرؤ لقدیم مجد و لکن لا سبیل إلى الخلود

چون هیچ راهی برای خلود و جاودانگی برای هیچ کسی وجود ندارد از دنیا رفت، مرگ او باعث عدم مجد او نیست.

لکان مخلصاً آخری اللیالی لفضل المجد و الحسب التّلید

اگر او جاودانه بود، همین گونه مسیر او مسیر مجد بود و تعبیر من از این شعر این است که اگرچه جاودانه نماند آن کوثر نسل او وجود داشته است.



جالب است که این بخش آدم را یاد قرآن می‌اندازد. در حالی که سال‌ها مانده است تا آیات الهی نازل شود.

نقل این شعر از ابن هشام است. نقل ابن شازان هم هست. اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

این شعرها را باید در مقایسه دید. در این شعری که گفته شده است، یک نگاهی به حضرت عبدالمطلب دارد از این جهت که شخصیت ایشان خیلی برجسته است، خیلی خوش اخلاق است و خیلی دستگیر انسان‌ها است و مجدی پیدا کرده است، به حدی که در ذهن آدم‌ها ماندگار شده است و در او فوران مجد و بزرگ دیدن است. همین که پدر را دارای حسب و نسب ببینند و توجه آنها به مردم داری ایشان است، نشان‌دهنده نوع شخصیت خود صفیه خانم است که خودش هم حتماً اهل این داد و ستدها بوده است. داد و ستد عواطف و احساسات و مردم‌داری و دستگیری از دیگران و خلاصه هم پای پدر بودن در کمک به دیگران.

از همین بانو یک شعر دیگر هم داریم به نقل از ابن شاذان قمی است.

أعینی جودا بالدموع السواكب      علی خیر شخص من لؤی بن غالب

لؤی بن غالب از اجداد شریف عبدالمطلب و رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعین است.

أعینی لا تستحسرا من بكاكما      علی ماجد الأعراق عف المكاسب

به اشکهایش می‌گوید کمکم کنید برای گریه و حسرت ایجاد نکنید. علی ماجد الأعراق، برای من که برای کسی که می‌توانست کنار بگذارد برای سخاوت خودش.

أعینی جودا عبرة بعد عبرة      علی الأسد الضرغام محض الضرائب

به چشمهایش می‌گوید که کمکم کن، اشک پشت اشک بریز بر شیری که بسیار شجاع بود و بسیار رو به جلو بود.

أبی الحارث الفياض ذی الحلم و البها      و ذی الباع و الماعون زین المناسب

حارث فرزند ایشان بود، فیاض هم از عبدمناف بود ولی به ایشان منتسب بوده است و ذی‌البهاء بود و ذی‌الباع، برای سخاوت خودش می‌فروخته است و آدمی بوده است که برای سخاوت خودش دارایی خود را می‌فروخته است و زین المناسب، زینت هر منسبی بوده است.

و ذی المجد و العز الرفیع و ذی النداء      و ذی العون عند المعضلات النوائب

آدمی بوده که دارای مجد و عزت و رفعت و کلام نافذ و یاری‌کننده افراد در معضلاتی بوده است که کسی نمی‌توانست آنها را حل کند.

کلام نافذ معضلاتی که هرکسی از پس آن بر نمی‌آمد که حل کند.

فإن تبکیاه بکیا ذا مهابة      کریم المساعی حلمه غیر ذاهب

اگر می‌خواهید گریه کنید، برای کسی گریه کنید که دارای هیبت بود، در سعی خود کرامت داشت و ارزشمند بود و حلمش را هیچ‌وقت از دست نمی‌داد.

دقیقه ۴۰ تا ۵۰

این دو قطعه شعر چه تمایزی داشتند؟

هر دوی آن در یک سیاق است. مشاهده آن هیبت و همراه جود و بخشش است و کسی است که می‌شود به او اتکا کرد و آرام است، مطمئن است. به تعبیر قرآن محبت این حالت را دارد یا کسی که اگر همه بلرزند، او نمی‌لرزد. در عین حال دست دهنده او به موقع دستگیر است. فعلاً همین را داشته باشیم تا بقیه آن را ببینیم.

بعدی بانو برّه هستند. اگر اشتباه نکنم ابو سلمه که شهید شد فکر می‌کنم مادر او باشد. ایشان این گونه گفتند:

أعیننی جوداً بدمع درر علی طیب الخم و المعتصر

البته باهمان وزنی که می‌گفت به من کمک کن در گریه کردن، بدمع درر، اشکی که روان باشد. معنی شعر این است که به من کمک کن بر گریه روان بر کسی که هم اخلاق و سجیه عالی دارد و هم مردم به او رجوع می‌کردند و او روی کسی را زمین نمی‌زد.

علی ماجد الجدّ واری الزناد جمیل المحیّا عظیم الخطر

ماجد الجدّ یعنی کسی که مقامش بلند است. واری الزناد یعنی مثل چخماق برق جهنده دارد و می‌بخشد و کسی که بسیار اثرگذار و زیبا است. عظیم الخطر هم معنای دیگری از شکوه است.

علی شیبۀ الحمد ذی المکرمات و ذی المجد و العزّ و المفتخر

شیبۀ الحمد که لقب ایشان است. شیبۀ به معنای جوانمرد و حمد به معنای کسی که ستودنی است. به هر حال جد محمد صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

و ذی المجد و العزّ و المفتخر دارای کرامات است و دارای مجد و عزت و افتخار است.

و ذی الحلم و الفصل فی النَّائبات کثیر المکارم جمّ الفجر

و ذی الحلم و الفصل فی النَّائبات، هم دارای حلم است، یعنی حالت قضاوت ایشان را گویی می‌گویند، دارای حلم است، اختلافات را حل کند، نوائب که می‌گوییم منظور مشکلات و گره‌هایی که پیش می‌آید.

کثیر المکارم جم الفجر، در سوره فجر اصطلاح آن را داریم. تُحِبُّونَ أَمْالَ حُبًّا جَمًّا داریم. هم خود فجر را داریم. ولی من فکر نمی کردم این دو... معنی جم و فجر با همدیگر است. جم وقتی است که یک چیزی جمع می شود، لبریز می شود. فجر که می شود یعنی دیگر فوران می زند و سرریز می کند. مکارم ایشان را این طور تصویرسازی می کند.

له فضل مجد علی قومه                      منیر یلوح کضوء القمر

او فضل مجد بر قوم خودش دارد و منیری است که یا نورانی است که ضوء و نور و تابش او مثل ماه می ماند. فکر می کنم صفیه بانو، شعر قبلی، اصلاً در آسمان نرفت.

حالت او در مردم داری بود. حالت این در زیباشناسی است.

بانو برّه در زیباشناسی هستند.

همه صفت هایی که دارد مطرح می کند در آن قشنگ بودن و زیبا بودن و جلوه داشتن خیلی مهم است.

أته المنایا فلم تشوه                      بصرف اللیالی و ریب القدر

این بیت آخر، یعنی خدا به او این چیزهایی که داده است حالت عدم دگرگونی است که در مورد او وجود دارد. حتی اگر شبها هم بگذرد و هر اتفاق و حادثه ای پیش بیاید، از این درخشش و از این زیبایی او و از این کرامات منفک نمی شود. نکته ای هست بفرمایید.

تفاوت نسلها را از همین جا می شود فهمید. یعنی اگر کسی در همان زمان این دو شعر را بشنود می گوید این دو شعر خیلی شبیه هم هستند. ولی وقتی نگاه می کنید می بینید که تفاوت های معناداری نسبت به هم دارند. از این جهت که این یک منظر دیگری را دارد نگاه می کند. منظر زیبایی و ستودنی بودن حضرت عبدالمطلب را دارد. اینها به تدریج در فرزندانشان و فرزندان فرزندانشان این تغییرات قابل مشاهده است. یعنی به تدریج که این فکر مثل چشمه ای نازل می شود و پایین می آید. نوع افراد، هر کدام یک مرتبه یک قبیله ای درست می کند و در جنگ اینها خیلی خودشان را نشان می دهند. برای اینکه در جنگ یک تعارض پیدا می شود و تمام افراد مجبور هستند چیزی که در درونشان دارند را آشکار و معلوم کنند. این ریشه و اصلها از کجا نشأت گرفته است. ممکن است این در ذهن یک چیزی شبیه جبر را در ذهن انسان تداعی کند. اینها هیچ کدام بحث جبر نیست. بحث اقتضا است که داریم راجع به آن صحبت می کنیم. اقتضاء فرزندان یک چنین بانویی این است که به سمت حمد پیش بروند. زیبایی برای آنها موضوعیت داشته باشد.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

اقتضاء آن بانو این است که برایش مهم باشد که مردم چه کار می کنند، چگونه نگاه می کنند. مردم داری برای او مهم باشد. وقتی به تدریج در نسل و ذریه می رود. وقتی جهت یک مقدار کج می شود یا انحراف پیدا می کند. همین یک مرتبه کار دست آدم می دهد. به نظرم این قسمت دوم را هم بخوانید تا ببینیم با همدیگر تطبیق دارد یا خیر.

مطمئن شدم که این بانو مادر ابوسلمه است و این ابوسلمه همانی است که از جنگ احد وقتی برگشتند، همان طور که شاره کردید به شیوه جنگ، از جنگ احد برگشته است، بدن مجروح است، ولی به امر رسول خدا صلوات الله علیه وآله وسلم به مأموریت جدید می رود و فرمانده هم هست و بعداً در اثر همان زخم و عفونتی که به وجود می آید به شهادت می رسد. یک چنین وجود مقدسی است.

أعینی جودا بالدموع الهواطل      علی النحر منی مثل فیض الجداول

می گوید به من کمک کن در اشک ریختن، باران اشک، آن سیلابی که مثل رودخانه هایی که مثلاً در آن سیلاب حرکت می کند باشد.

ولا تسأما أن تبکیا کل لیله      و یوم علی مولی کریم الشمائل

و اصلاً خسته نشوید ای چشم های من، از گریه کردن نایستید. هر شب و روز بر آن مولای کریم الشمائل که منظور جناب عبدالمطلب است.

أعینی لا یغنی وجیع بکا کما      علی خیر حاف من معد و ناعل

به من در گریه کردن کمک کنید. آرام نگیر ای چشم های من از این گریه کردن.

خیر حاف، آن بهترین کسی که حالت حمایت را داشته است از معد، که اسم عشیره و قبیله است. جناب عبدالمطلب را به حسب و نسب دارد.

علی رجل لم یورث اللؤم جده      أتم طویل الساعدین حلالحل

بر مردی که هیچ سرزندی به بلندای او نمی رسد که گردی بر او بنشانند و او را لکه دار کند.

أتم طویل الساعدین حلالحل، کسی که در اعطاء و گره گشایی دستان بلندی داشته است.

أخی ثقة ماضی العزیمه ماجد      له بیت مجد ثابت غیر فاصل

برادر ثقة، آن استحکام، ماضی العزیمه ماجد، این مصراع گویی روی استحکام خیلی تمرکز دارد.

له بیت مجد ثابت غیر فاصل، برای او خانه ای از مجد است که هیچ وقت فرو نمی ریزد و غیر فاصلی است.

أبی الحارث الفیاض ذی الباع و النداء      رئیس قریش کلها فی القبائل

ذی الباع که گفتیم به معنای سخاوتمند است و النداء که صدا کند، دعوت کند که سر سفره من بیاید.

رئیس قریش کلها فی القبائل، در همه قبائل.

مليک الناس که خدا باشد قبر او را سيراب کرد. شاید حتی بشود این جور در نظر گرفت که رحلت ایشان همراه با بارندگی هم بوده است. از آن نور ثريا، ستاره‌های ثريا بعد از بارندگی وسیع، یعنی باران نور بر قبر او بارید. یک چنین توصیفی دارد.

این شد دو شعری که منتسب به بانو بره شد و دختری که بیشتر زیباشناس بود، در کنار خواهر بزرگش صفیه که بیشتر مردم دار بود. نکته‌ای دارید بفرماید.

در آن انتظار زیاد بود. اگر این قبل از رحلت گفته شده باشد که خیلی این بیت آخرش عجیب است که انتظار می‌رود اگر او از دنیا برود باید از دنیا رفتن او هم حتی خیرات و برکات داشته باشد.

نفر بعدی عاتکه دختر دیگر عبدالمطلب است. ایشان هم شخصیت معروف تاریخی است و گاهی حتی می‌گویند آن جنگ بدری که قریش شکست سختی خورد، خواب آن را قبلاً بانو عاتکه دیده بوده است. آنها در مکه بودند، به مدینه نیامده بودند.

أعینی جودا و لا تبخلا      بدمعما بعد نوم النيام

به چشم‌هایش می‌گوید که کمک کنید و بخل نکنید. چیزی حالت گریه کردن گویی مشترک اینها بوده است. به دو چشم خود می‌گوید بخل نکنید.

بدمعما بعد نوم النيام، با اشک‌های شما بعد از هر خواب خوابی است. گویی که شما باید پیوسته اشک بریزید و بیدار شوید دوباره تا خوابم ببرد تا دوباره اشک بریزم تا دوباره خوابم ببرد. یک چنین تصویرسازی است.

أعینی و اسحنفرا و اسکبا      و شوبا بکاء کما بالتدام

اسحنفرا به معنی بارش هست. و آن تدام هم به معنای آن لطمه‌ای است که بانوان عرب در عزاداری به صورت خودشان لطمه می‌زدند.

أعینی و اسحنفرا و اسکبا، اشک‌های من کمک کنید و بیارید. خیلی شدید است و شدت هم دارد این بارش.

و شوبا بکاء کما بالتدام، و مثل لطماتی که به صورت زده می‌شود می‌خواهم این اشک‌ها جای آن ضرب دست را بگیرد و آن اشک شلاقی به صورت بخورد.

أعینی و استخرطا و اسجما      علی رجل غیر نکس کهام

استخرت الرجل فی البکاء به معنای این است که غرق بشود، یعنی اشکی که غرق بکند و کهام الرجل به معنای مسن است. معنی آن این‌طوری می‌شود که ای چشم‌های من یک اشکی بریزید که غرق بکند، بر مردی که هیچ وقت پیر نشد؛ افت نکرد؛ افتاده نشد.

گویی که یک نازنینی بود که از دنیا رفت. واقعاً هم این نازنین جای گریه کردن دارد.

علی الجحفل الغمر فی النَّائبات      کریم المساعی و فی الذّمام

می‌فرماید که مرد با عظمتی که در همه گره‌ها و بن‌بست‌ها کریم المساعی و هم سید الکریم است. فی الذّمام، در آن مصیبت‌ها و شدائدی که هستند.

دقیقه ۶۰ تا ۷۰

علی شیبۀ الحمد واری الزّناد      و ذی مصدق بعد ثبت المقام

شیبۀ الحمد که مثل جرقه زیبایی است و ذی مصدق بعد ثبت المقامی کسی که دارای صدق و ثبات است و اینها همه درحالی است که ثبت مقام داشته است. مقام او خیلی ثبات داشته و بلند بوده است.

و سیف لدی الحرب صمصامة      و مردی المخاصم عند الخصام

شمشیری که از نیام درآمده است و زمانی که خصام می‌شد و جنگ می‌شد بسیار جدی و با مباحث بوده است.

و سهل الخلیفة طلق الیدین      و فی عدملی صمیم لهام

کسی که خیلی خیر زیادی داشته است. این مصرع دوم کاملاً روی خیر زیاد و فضل بالا و سخاوت می‌چرخد. مصرع اول هم سهل الخلیفة و طلق الیدین یعنی کسی که خیلی در سخاوت‌مندی سبک‌بار است. توصیف این چنین مردی را می‌گوید.

تبَنِّک فی باذخ بیته      رفیع الذّوابة صعّب المرام

فردی که خالص و اصل و دارای اصالت است. در شرافت هم‌تا ندارد. این شعرش کمی به‌نظرم از دو خواهر دیگر سخت‌تر بود. خیلی صبور بوده است و صبرش خیلی بیشتر بوده است و حالت شعر او، شعر حالت مقاومت است. مثل اینکه خودش را دلالت می‌دهد بر... صبر، کنده نشدن؟

بله، بیشتر به او از این جهت فشار می‌آید و عاطفی‌تر است.

این بانو عاتکه یک شعر دیگر هم دارند:

ألا یا عین و یحکک أسعدینی      بدمع و اکف هطل غزیر

ای چشم وای بر تو من را کمک کن، من را خوشبخت کن، یعنی من را سعادتمند کن با اشکی که مثل باران شدید است و می‌بارد.

علی رجل أجل الناس أصلاً      و فرعاً فی المعالی و الظهور

بر مردی که أجل مردم بود در اصل و فرعی، در معالی و آن علو و بلندمرتگی و ظهورش



طویل الباع أروع شیطمیا      أعر کغرة القمر المنیر

دست‌دراز، دست‌گشاده و أروع شیطمیا فکر می‌کنم مثلاً خوش‌تیپ بشود؛ خوش‌تراش، أعر کغرة مثل کسی که مانند ماه می‌درخشد و نور دارد.

و ابکی هاشما و بنی آیه      فقد فارقت ذا کرم و خیر

و هاشم و خاندان پدرش می‌گیرند در جدا شدن کسی که دارای کرم و خیر بوده است.

و غیثا للقری فی کل أرض      إذا صن الغنی علی الفقیر

کسی که باران قریه‌ها در همه زمین‌ها و سرزمین‌ها بوده است.

إذا صن الغنی علی الفقیری، کسی که هیچ خودداری و بخلی نداشت در اینکه فقیر را غنی کند.

فقدنا من قریش فی البرایا      سحاب الناس فی السنة التروور

ما از قریش از دست دادیم، یک ابری را، یا سرور مردمی را که سحاب الناس، شاید مثلاً این به معنای عمامه باشد، اینجا سحاب به معنای ابر نباشد،

آن تاج مردم را که در السنة التروور، در همه دوران‌ها، این چنین معنی دارد ما این چنین فردی را، این چنین نازدانه‌ای را از دست دادیم.

نکته‌ای راجع به این شعر هم دارید؟ مؤید همان نظر قبلی است؟

بله این خیلی ... زیاد است.

یعنی احساس فقدان و احساس خسارت او در از دست دادن خیلی بالا است.

بله.

این ام حکیم که معروف به بیضاء هم بوده است که پیمان مطیین ظاهراً با حضور ایشان بسته شده است که عطری را آوردند و در یک تشتی ریختند

و هم قسم شدند این ام حکیم بوده است. ام حکیم البیضاء بنت عبدالمطلب این گونه گفته است:

ألا یا عین جودی و استهلّی      و بگی ذا الندی و المکرمات

می‌گوید: ای چشم من، یاری کن، کمک کن و برای کسی که خیلی فرد کریم و بزرگواری بوده است.

ألا یا عین و یحکک أسعفینی      بدمع من دموع هاطلات

به جای أسعفینی شاید بشود گفت أسعدینی، خود پاورقی هم گفته است. می‌گوید: ای چشم به من کمک کن، بدمع من دموع هاطلاتی، از آن اشکی

که خیلی زیاد و پرخروش است.

و بگی خیر من ركب المطایا      أباک الخیر تیّار الفرات

اینجا پدر را تشبیه کرده است به یک سواری که، نه بلکه یک رودی که هم با آب گوارا است و هم بسیار پر آب است.

طویل الباع شذیبة ذا المعالی

کریم الخیم محمود الهبات

کسی که همان دست گشاده را دارد و شذیبة ذا المعالی هست، جوانمرد است و دارای علو و بزرگی است.

کریم الخیم است، یعنی صفات و طبیعت خیلی کریمی دارد. محمود الهبات شاید هبه و بخشیدن است. محمود الهبات یعنی کسی که مقامی که

به او بخشیده شده است خیلی بزرگ و والا است.

وصولاً للقراية هبرزياً

و غیثاً فی السنین الممحلات

کسی که در قرابت می پیوست و وصول داشت، صله می کرد. هبرزياً هم یک معنی دیگر از خوش تیپ و خوش تراش و خوش بالا است.

دقیقه ۷۰ تا ۸۰

و غیث که به معنای باران است. فی السنین الممحلاتی مثل یک بارانی بوده است که در سالهای کم آبی می آید و می بارد، این چنین فردی است.

و لیثا حین تشتجر العوالی

تروق له عیون الناظرات

و مثل شیری بوده است که در میدانهای جنگ راه باز می کرده است و چشمهای ناظران او از حدقه بیرون می آمده است. این چنین حالتی دارد.

عقیل بنی کنانة و المرجی

إذا ما الدهر أقبل بالهبات

ایشان کسی است که امیدی که به این چنین فردی بوده است اینکه از هر گونه بدی در روزگار بشود به ایشان پناه برد و ایشان از بدیها دور بوده

است.

و مفرعها إذا ما هاج هیج

بداهیه و خصم المعضلات

هاج هیج، همان معنای جنگ را دارد، مثلاً ما چکاچک می گوئیم. کسی که مفرع بوده است در زمانی که جنگی می شده است در شجاعت و اینها و

دشمن تمام بن بستها بوده است. این چنین حالتی بوده است.

فبگیه و لا تسمى بحزن

و بگی، ما بقیت، الباکیات

گویا می گوید که گریه کن ای چشم من و خسته نشو از حزن، تا روزگار وجود دارد تو باید گریه کن باشی. این چنین فضایی است.

ما از ام حکیم شعر دومی نداریم. اگر نکته ای دارید بفرمایید.

خیلی بحث شجاعت برای او موضوعیت داشته است. از صفیه مردم داری و زیبایی شناسی بره به صبوری عاتکه و شجاعت ام حکیم...

بعدی آمیمه هست. آمیمه پسرش با آنکه مشرک بوده است همانی بوده است، فکر می‌کنم اگر اشتباه نکنم، که بانی شد و پا پیش گذاشت که شعب  
أبی طالب، آن سه سال محصره را شکست.

و ساقی الحجيج و المحامی عن المجد      أَلَا هَلْكَ الرَّاعِي العَشِيرَةَ ذُو الفَقْد

یک کسی و یک الراعی، یک الراعی العَشیرة، یک چوپان عشیره، یک کسی از دنیا رفته است که بسیار بزرگ و بلند مرتبه بوده است و ساقی  
حجاج بوده است و خیلی فرد حمایتگری بوده و دارای مجد بوده است.

و من یؤلف الضَّیْف الغریب بیوته      إذا ما سماء الناس تبخل بالرَّعد

می‌گوید که اهل تألیف بوده است، مهمان‌های غریب را در بیت خود می‌آورد و جمع می‌کرد. مانند آسمان مردم بود که بخلی از رعد نداشت. یعنی  
فکر کنید آسمان بخل داشته باشد که رعد و برق نزند، می‌گوید این آسمانی نبود که در رعد زدن، بخل داشته باشد.

کسبت ولیدا خیر ما یکسب الفتی      فلم تنفک تزداد یا شیبهُ الحمد

فرزند تو، بهترین چیزی که می‌تواند از تو به ارث ببرد و برای او بماند آن فتوت و جوانمردی تو است و تو در این معرکه هیچ دریغی از آن نداشتی.

أبو الحارث الفیاض خلی مکانه      فلا تبعدن فکلّ حیّ إلی بعد

ابو حارث فیاض از مکان خود کوچ کرد، اما زیاد دور نشده است و در این نزدیکی‌ها است، چون کسی که زنده هست همیشه در دسترس است.

فانی لباک ما بقیت و موجه      و کان له أهلا لما کان من وجدی

من همیشه به شما لبیک می‌گویم تا وقتی که هستم. من تا بتوانم بر سر قبر تو گریه می‌کنم.

سقاک ولیّ النَّاس فی القبر ممطرا      فسوف أبکیه و إن کان فی اللحد

آن فردی که ولی مردم بود و سقایت می‌کرد در قبرش نیز با باران مردم را سقایت می‌کند. می‌گوید: من بر تو گریه خواهم کرد حتی اگر در لحد  
باشم.

فقد کان زینا للعشیرة کلّها      و کان حمیدا حیث ما کان من حمد

او زینت عشیره بود و حمید بود. تا وقتی که او باشد حمید است. این تنها شعر آمیمه است. یک حس خاصی برای زنده بودن پدرش دارد.

این برّ و نیکی است. هر کدام از این افراد یک سری صفات اصلی و یک سری صفات فرعی دارند. چنانچه این صفات را استخراج نمایم، صفاتی

چون غیث بودن، باران بودن، مجید و حمید بودن مشترک هستند. اما صفتی چون فتوت در شعر بالا از اهمیت بالایی برخوردار می‌شود و تمامی این

صفات به سمت صفت فتوت کشیده می شوند و امتیاز خاصی پیدا می کند. اگر چه این امتیاز خاص در وجود این اشخاص می باشد. در ادامه شعر پسران را بخوانید.

شعر خواهران دیگر هم بود، ولی من اینجا نپرداختم. اگر لازم باشد جلسه بعد می گویم. شعر آخر از اربی بنت عبدالمطلب، نام آروی در بین دختران اهل بیت علیهم السلام رایج بوده است.

دقیقه ۸۰ تا ۹۰

بکت عینی و حق لها البكاء  
علی سمح سجیته الحیاء

چشم هایم گریه کرد و حق همین بود که گریه کند.

علی سمح سجیته الحیاء، بر مردی که سجیته او حیا بود.

علی سهل الخلیقة أبطحی  
کریم الخیم نیته العلاء

بر کسی که دشت خلق ابطح است، پیچیده است. ابطح منطقه نزدیک قبرستان حجون، مدفن حضرت خدیجه سلام الله علیها و جناب ابوطالب علیه السلام است و چند قسمت جلوتر نیز جزء منطقه ابطح است. گویا این منطقه ابطح منطقه اخلاق بوده است. کریم الخیم هم بین آنها مشترک است. کسی که به اندازه دشت ابطح اخلاقی خوب است و با طبع کریم و سجیه خود و هسته علو و بلندمرتگی است.

علی الفیاض شیبه ذی المعالی  
أبیك الخیر لیس له کفاء

پدر خیر تو هیچ همتایی نداشت.

طویل الباع أملس شیظمی  
أغر کأن غرته ضیاء

دست دراز و دست گشاده با سخاوت که نور درخشانش گویا در حال تابیدن است.

أقب الكشح أروع ذی فضول  
له المجد المقدم و السناء

کمر راست، چهار ستون سالم، خوش قامت، دارای فضل و مجد و سناء است.

أبی الضمیم أبلج هبرزی  
قدیم المجد لیس له خفا

پدر من که صاحب زیبایی است و مجد او مجد قدیم و ازلی بوده است و هرگز مجد او بر کسی مخفی نبوده است و همیشه آشکار بوده است.

و معقل مالک و ربیع فهر  
و فأصلها إذا التمس القضاء

شعر اینجا به سمت حکومت داری کشیده می شود. حرف فصل و قضاوت پدر است جایی که می گوید: یفصل الخصومات و فاضله بالزاد

و كان هو الفتى كرما و جودا      و بأسا حين تنسكب الدماء

او از روی کرم و جود فتوت داشت.

إذا هاب الكمأة الموت حتى      كأن قلوب أكثرهم هواء

دارای شدت بود و هنگام رزم با دشمنان، شجاعت خون دادن داشت.

إذا هاب الكمأة الموت حتى      كأن قلوب أكثرهم هواء

وقتی در میدان نبرد قرار می گرفت، تمام قلبها از شدت شجاعت او خالی می شدند.

مضى قدما بذى ربد خشيب      عليه حين تبصره الهباء

ویژگی دیگر او چنین بود که به وقت کشیدن شمشیر صیقلی خود، افراد هم چون غباری پراکنده می شدند. یک چنین توصیفی از ایشان داشته‌اند.

البتة يك شعر دیگری هم به طور خلاصه هم دارند:

ألا يا عين ويحك أسعديني      بوبل واكف من بعد وبل

ای چشم من یاری کن بر گریه کردن، باران بعد از باران.

بدمع من دموعك ذى غروب      فقد فارقت ذا كرم و نبل

یک کسی که کرامت داشت و نبیل و زیرک بود را از ست دادیم. تو باید بدون غروب بر او اشک بریزی.

طويل الباع أروع ذى المعالى      أبيك الخير وارث كل فضل

گشاده دست و با نشاط، دارای علو، پدر خیر تو و وارث هر فضلی است.

استاد به نظر شما این بانو که اروی است چه ویژگی دارد؟

بیشتر واژه‌ها در مورد اخلاق و حیا می‌باشد.

اما جناب ابوطالب عليه السلام اگر چه در این مجلس حضور ندارد. بلکه از دختران خواسته شده است که در مورد پدر شعر بگویند و آنها هم شعر

سروده‌اند. البته علاوه بر دختران و خواهران، مردم دیگر هم شعر سروده‌اند. یعنی نهضتی راه افتاده است.

خود این شعر گفتن خود مصداق حمد است. یعنی پدر حمد می‌شود.

جناب ابوطالب عليه السلام پدر حمد هستند.

مصائب شیبۀ بیت الدّین و الکرّم

أبکی العیون و أذری دمعها دررا

در مصیبت شبیه چشم می‌گرید و اشک روان می‌شود، خانه دین و کرم.

له فضائل تعلو سادۀ الأمم

كان الشجاع الجواد الفرد سؤدده

او شجاع است، جواد است.

این شعر خیلی متفاوت شد.

حتی حتی می‌کنم چقدر شعر ساده شد.

اینجا بیت دین و کرم شد. البته قبلاً واژه سُدَد داشتیم. اینجا الأمم داریم. واژه‌ها به سمت رفت ...

اینجا واژه‌ها جهانی شدند.

و المختشی صوله فی الناس و التّم

مضی أبو الحارث المأمول نائله

ابوحارث رفت و آن هیبتی که از دست رفت و احساس فقدانی که به وجود آمد.

غداة یحمی عن الأبطال بالعلم

هو الرّیس الذی لا خلق یقدمه

او رئیسی است که هیچ مخلوقی بر او مقدم نیست.

غداة یحمی عن الأبطال بالعلم، او حمایت کننده‌ای بوده است که بر پهلوانان علمداری می‌کرد.

دقیقه ۹۰ تا ۱۰۰

نورا فیجلو کسوف القحط و الظلم

العامر البیت بیت الله یملاه

آباد کننده‌ی بیت‌الله، نوری که باعث کسوف قحطی و ظلم شود.

بذاک فضل أهل الفخر و القدم

ربّ الفراش بصحن البیت تکرمة

ایشان فرشی داشتند که کنار حجر اسماعیل علیه السلام می‌انداختند. فرد دیگری هم این کار را نمی‌کرد و جالب این است که روی فرش او هم فقط

خودش می‌نشست و کس دیگری که پسرک یتیم عبدالله. البته از نظر بقیه یتیم بود، ولی از نظر او دردانه بود. او می‌توانست بیاید. روی آن فرش

کنار پدر بزرگش بنشیند. دیگرانی هم که اعتراض می‌کردند، از طرف حضرت عبدالمطلب توبیخ می‌شدند.

أیامها و حماها الثابت الدّعم

بکت قریش أباهما کلّها و علی

همه‌ی قریش گریه کردند و همین‌طور ایام آن و حمایت‌هایی که آن مرد دارای ثبات داشت.



و أسعدى يا أميم اليوم بالسَّجْمِ      صفى بگى وجودى بالدموع له

صفیه گریه کرد و کوه جودی را به وجود آورد و خواهرش امیمه به او کمک کرد.

و الغرّ زهرة بعد العرب و العجم      تجبک نسوة رهط من بنى أسد

اینکه زنان بنی اسد گریه می کنند و اینکه بنی زهره و عرب و عجم بر او گریه می کنند. همه را یاد می کند. گویی دارد قدردانی می کند.

ألم يكن زين أهل الأرض كلهم      و عصمة الخلق من عاد و من إرم

آدم یاد شعر محتشم می افتد، انگار برگرفته از شعر محتشم است. می گوید که آیا غیر از این بود که او زینت همه اهل ارض بود و زینت خلق بود.

من عاد و من إرم، از دیرینه ترین طایفه های حتی نابکار عرب، که نابود شدند. یعنی او عصمت خلق بود.

من حدس می زنم راجع به خواهران دیگر هم ذکرى داشته باشند، ولی گویی شعر دست ما نرسیده باشد. نظر خودتان و جمع بندی را بفرمایید.

در این چند شعر مقام حضرت عبدالمطلب کاملاً واضح است و نشان می دهد که شخصیت جامعی داشته است. از این جهت که با همه مردم خوش

برخورد بوده است. هم صفات جمال او سر جایش بوده است، هم اینکه نگاه او نگاه امتی بوده است و دغدغه او دین بوده است، دغدغه او مردم

بوده است. این دغدغه های عبدالمطلب را بیان می کند.

در عین حال صفاتی که اینجا مطرح می شود صفاتی است که همه در پیامبر صلوات الله عليه وآله وسلم جمع می شود. وقتی در خاندان عصمت و طهارت و

خاندان پیامبر صلوات الله عليه وآله وسلم جاری می شود مثل این است که اینها دارد توزیع می شود. این صفات است که شکل می گیرد و جلو می رود و تکامل

پیدا می کند. شما باید خاندان اهل بیت عليهم السلام را خیلی بالاتر از این در نظر بگیرید. این یک مدل تعریف است که ممکن است برای ما خیلی گویا

نباشد. هر کدام دارند حسنی را از زاویه دید خودشان بیان می کنند و به تدریج وقتی در ناحیه ابوطالب عليه السلام و امیرالمؤمنین عليه السلام می آید صفاتی

است که همه آنها در اهل بیت عليهم السلام هست. اینجا از منظر هست. هر کدام از منظر خودشان نگاه می کنند، بعد در حقیقتش همه این صفات در

اهل بیت عليهم السلام جاری می شود. در حقیقت اینجا یک سری صفات را افراد از منظر خودشان تعبیر می کنند.

صفاتی که خودشان واجد بخشی از آنها هستند. درست است؟

بله، یا صفاتی که برای خودشان مهم بوده است.

ولی ما وقتی به جناب ابوطالب یا رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلم و امیرالمؤمنین عليه السلام می رسمیم، آنها اصلاً خود این صفات بودند.

بله.

نکته دیگری راجع به شعر ابوطالب عليه السلام هست؟

خیلی بحث امت در آن مطرح است، صفات امت را یکی یکی مطرح می‌کنند. آدم شک می‌کند که این بعد نزول قرآن است یا قبل نزول قرآن. چون ظاهراً خیلی از عناوین آن مربوط به بعد نزول قرآن است.

یعنی چه بسا این شعر را جناب ابوطالب علیه السلام در همان تاریخ نگفته باشند.

این طور به نظر می‌رسد اگر هم آن موقع گفته‌اند، به نوعی قرآن به قلب ایشان نازل شده است.

یا جلوتر از زمان است یا اینکه... این جلسات با تمام شکوهی که دارد، دست و پا زدن هم دارد که مربوط به لکنت زبان بنده است.

همین که شما وصف کمال می‌کنید و کمال این بزرگواران را می‌گویید خیلی مهم است.

ما چنین صحنه‌هایی را در زندگی خود ندیدیم که بگویند در رثای یک نفر قبلش یا بعدش، صفات او را بیان کنید یا راجع به آن شعر بگویید. الان

این اتفاق افتاده است. هر چند ما در بعضی بزرگان مثل امام رحمه الله علیه که به رحمت خدا رفتند یا شهید سلیمانی چنین چیزی را داریم می‌بینیم. ولی

این خیلی بومی، طبیعی و غیر تصنعی است. شما دارید یک خاندان را می‌بینید، از این به بعد نمی‌توانید بگویید ندیدیم.

دقیقه ۱۰۰ تا آخر

ما خانواده‌ای را دیدیم که این قدر نسبت به مرگ تربیت شده‌اند که می‌توانند قبل از فوت کسی برای او شعر بگویند و برای کسی عجیب نباشد. مثل

اینکه در زندگی خودشان مکرر از مرگ صحبت کرده‌اند و برای آنها طبیعی و عادی شده است. یک سری چیزها برای اینها خیلی طبیعی است و

خیلی راحت از آن حرف می‌زنند و این صفات کمال در ذهن اینها وجود دارد، چون جلوی چشم آنها بوده است. در صورتی که اگر الان به من و

شما بگویند که در رثای کسی که خیلی دوستشان دارید شعر بگویید چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم که اف بر دنیا که مردان خوب و زنان خوب را در

خودش نگه نمی‌دارد، اف بر این وضعیت. یعنی به این سمت می‌رفتیم. ولی هیچ کدام از اینها به این سمت نرفتند، به سمت اف بر دنیا نرفتند. همه

به سمت مجد و شکوه رفتند. ببینید چقدر یک نفر می‌تواند القاء داشته باشد، القاء مثبت داشته باشد که وقتی قصد دارند در رثای او هم صحبت کنند

از کمال بگویند. از بی‌وفایی دنیا نگویند و ظرف خالی دنیا را نگاه نکنند. ما برای اینکه قدر این اشعار را بدانیم باید خودمان را در محل این قضیه

بگذاریم. فکر کنید بگویند که بزرگی دارد از دنیا می‌رود، شما برای ایشان شعر نه، یک قطعه متن بنویسید. متنی که می‌نویسیم را چطور می‌نویسیم؟

می‌نویسیم که چقدر دنیا بی‌وفا است. چقدر دنیا کوچک است. از این سمت نگاه می‌کنیم. نه اینکه بگوییم این بد است، ولی به سمت تبیین صفات

فرد نمی‌رویم که آن صفات را این قدر بزرگ کنیم. ممکن است بگویید، چنین صفاتی را آدم‌ها ندارند. پس به ذهن آدم خطور نمی‌کند. ممکن

است بشود این حرف را زد. ولی در مجموع اشعار خیلی خوبی بود. می‌شد روی آن خیلی کار کرد.

چند کار پژوهشی می‌شود انجام داد:

- یکی اینکه مجموعه صفات نیک را که معروف بوده است، که اینها صفات فطری هستند را می‌شود استخراج کرد.

- دومین کار این است که، زاویه هایی که هر کدام نسبت به هم دارند را کامل می شود استخراج کرد و شخصیت اینها را بیان کرد که هر کدام چه شخصیتی دارد.

اشتراکات آنها و تمایزات آنها. در همه این جریان، حضرت ابوطالب علیه السلام شخصیت کاملاً متمایزی دارد. با وجود اینکه زنان مظهر عاطفه به حساب می آیند، عواطف ایشان هم خیلی فعال است. ضمن اینکه خیلی روی مباحث بیت الله الحرام تمرکز دارند. خیلی مباحث خانه، دین و دینداری برای ایشان مهم است.

- نکته بعدی که از این شعر می شود استفاده کرد این است که، یک سری ویژگی هایی خود حضرت عبدالمطلب دارند که می شود آنها را به طور مشخص تری با القابشان و با بحث هایی که مطرح می کنند. مثل مجد و فخر و بهاء که در این شعرها خیلی مهم بودند. تبار شناسی خیلی مهم است.

ان شاء الله حضرت ابوطالب علیه السلام و حضرت عبدالمطلب و حضرت خدیجه سلام الله علیها گره های زندگی ما را باز کنند. کسانی که در جلسات شرکت دارند، هر جلسه نیتی بکنند، برای باز شدن گره های جهان اسلام و خودشان.

به نظرم جلسات جلسه اجابت دعا و قبول است و کمتر می شود وصف خاندان پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله وسلم در جایی بیاید. در دعای صبح حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها برای این خاندان دعا شده است و برای کسانی که از این خاندان تعریف می کنند یا وصف آنها را انتقال می دهند، دعا شده است. هر کسی این جریان را تقویت کند و این صفات فطری را باز گو کند، از قبل مشمول دعای حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها هست.

انگار پرچم های امیرالمؤمنین علیه السلام را در زندگی های ما زده اند و فضای خاصی شده است. اگر دوستان تجربه ای از این گره گشایی ها دارند برای ما ارسال کنند.

تدریس بر چشم منظر

### در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm\_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.  
سپاس از همراهی تان